

# یکی از سرایندگان نهصد سال پیش

سعیدی

قافیت و ردیفست بنام رو کی در فرهنگها آورده اند که اگر هر دو از يك تن ازیشان بوده است مطلع قصیدهای با قطعه ای بوده :

ای بلبل خوش آوا آواده      ای ساقی آن قدح با عاده  
در کلمه سروا یا سرولو بمعنی حدیث ( سخن ) و شعر و افسانه این بیت بنام او آمده است :

چنددهمی وعده دروغ همی چند      چند فروشی تو خیره بر من سروا  
پیداست که فرهنگ نویسان در ضبط این کلمه بخطا رفته و سروا و درست نیست بلکه باید سرواد باشد از ماده سرودن که دال آن را نمکتست بیندازند و سروا بگویند . در کلمه کبست بمعنی گیاهی تلخ و زهر آگین که بتازی حنظل و در زبان محاورات هندوانه ابو جهل و در زبان عوام بالشتک مار خوانند این بیت نیز بنام اوست :

روز من گشت از فراق توشی      نوش من از انداختن شد کبست  
در کلمه زواش یا زوش ( بفتح اول یا اول و دوم بسته باختلاف نسخه ) این بیت هم بنام او آمده که پیداست در ستایش کسی گفته :

حسودانت را داده بهرام نحس      ترا چهره کرده سعادت زوش ( بازواش )  
کلمه زواش یا زوش که زواش هم نوشته اند نام ستاره هر مزد یا مشتریست و پیداست که این کلمه از لفظ یونانی زئوس که نام همین ستاره و نام یکی از بزرگترین خداوندان یونانیان قدیمست که رومیان آنرا ژوپیتر مینامیدند زبان فارسی آمده است . در کلمه تاوول بمعنی گاو جوان این بیت نیز بنام او آمده :

چنان توینی تاوول نگردد کوهگرز      بچوب رام شود بوغ را نهاد گردن  
هگرز همان کلمه هرگز است و بوغ چوپوست که برگردن گاو نهند و او را بگاز آهن بندند و کلمه Joug فرانسه که همین معنیست از همین ماده ساخته شده . در لغت زیرفوف ( بفتح اول و دوم ) بمعنی دشنام و فحش ، که تردید دارم درست باشد و ریشه آن معلوم نیست ، این بیت هم بنام اوست :

يك زیرفوف از زبات زد من      از دعای دیگران خوشتر بود  
آیا میتوان گفت این بیت در نخست چنین بوده است :

يك دوفرین از زبات زد من      از دعای دیگران خوشتر بود  
و کاتب « دوفرین » را درست نوشته و آنرا کسی « زیرفوف » خوانده و دشنام معنی کرده است ؟ در برابر بی احتیاطی ها و سهل انگاریهای فرهنگ نویسان جز این گونه حدسه‌آراء دیگری برای تحقیق لغوی بازیست و چون ازین گونه تحریف ها و قلب ها و درست ناخواندها در فرهنگها بسیار دیده‌ام خود را در پیشنهاد این گونه فرضها و حدسها مصاب میدانم . در کلمه خشکب ( بفتح اول ) بمعنی مانع این بیت هم بنام اوست :

ای که در قتل عالمی بود      هیچ مانع ترا و خشکبی  
اگر این کلمه ، چنان که ظاهر آن مینماید ، از خشک و آب ساخته شده باشد میباید بضم اول خوانده شود و نه بفتح . در اوستا و در اصطلاح دین زردشت کلمه ای بوده است که « چینوت ، پرتو » خوانده میشده و پل چینوت معنی میداد است و ایرانیان باستان عقیده داشتند که روح جانودانست و پس از مرگ گرداگرد بدن میگردد و شادی و غم را در مییابد و پس از چندی باد آنرا میبرد و در برابر پل چینوت نگاه میدارد و آنجا داددسی میکنند و پس از آن باید ازین پل چینوت که در میان دوزخ و کوه البرز کشیده شده

شماره سرایندگان پارسی زبان که از هزار سال تا نهصد سال پیش در ایران می زیسته اند و در آن دوره شکوه دربار سامانیان سخن میگفته اند از آنچه می نماید و نگاه سطحی بکتابهای متداول نشان میدهد بسیار بیشتر بوده است . اگر کسی درباره‌ای از کتابها بهین اندیش ژرف بشکرد و جزئیات فن را بجوید در هر گامی بگویندگانی بر میخورد که نامی و اثری از آنها در کتابهای معمول ما نیست . یکی ازین سرایندگان که از نظر زنده کردن آثار باستان زبان فارسی اهمیتی دارد و نزدیک نهصد سال پیش می زیسته است گوینده است که کسبیه ابوالحسن داشته و اورمزدی مخلص میگردد است . اورمزد همان کلمه پارسی باستان اورمزاده و کلمه اوستائی اهوره مزده است که نام خدای ایرانیان قدیم و سرچشمه یکی ها و زیبایها و یاکی ها در برابر انگره مینو آفریننده زشتی ها و بدبها و نایاکیها بوده است . اهوره مزده که سرور دانا معنی می دهد در زبانهای جدید ایران هورمزده و اورمزد و هر مز شده و انگره مینو آهریمن و اهریمن و آهرمن و اهرمن و ریمن شده است . اورمزد نیز نام یکی از هفت امشاسپند یا فرشتگان بزرگ دین ایرانیان باستان بوده و یکی از یشت های اوستا هر مز یشت نام دارد و نخستین روز هره ماه ایرانی نیز اورمزد نام داشته و ستاره مشتری را هم بهین نام میخوانده اند . اینکه سرایندمای مخلص خود را اورمزدی بگذارند بهترین دلیل تعصب ایرانی اوست و از اینجا میتوان بجز گواردی این مرد و یک نژادی او پی برد . در باره این ابوالحسن اورمزدی در تذکره ها ذکر می یست جز در مجمع الفصحاء (۱) که بهین اندک در باره وی بسنده کرده « اورمزدی » از قدمای حکمای شعرا بوده ، از اشعار و احوالش چیزی بدست نیامده ، این بیت ازوست :

بیشی که بزد کردم زلفت بدل من      زهرش بسیه سنبل خط تو دو بافت  
کسی که بکتابهای دیگر دست یازد در می باید که نویسنده مجمع الفصحاء این بیت را بنام وی در فرهنگها دیده و این اندک نتیجه را گرفته است . در فرهنگهایی که اکنون بدست ماست از آن جمله فرهنگ اسدی و فرهنگ سروری و مجمع الفرس سروری و فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی روی هر قه سیزده بیت از اشعار این گوینده بشاهد کلمات مهجور و متروک آمده است و در آن کتابها همه جا نام او اورمزدی آمده و کسبیه ابوالحسن در میان نیست و چون در فرهنگ اسدی هم نام او و اشعار او هست آشکار است که این گوینده پیش از اسدی بوده است . ابوصبر یا ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی سراینده نامی ایرانی که در نیمه نخستین سده پنجم می زیسته فرهنگ خود را گویا پس از سال ۴۵۸ نوشته است زیرا که در برخی از نسخه های این کتاب اشعاری از کرشاسب نامه خود آورده که آنرا در ۴۵۸ بیان رسانده است . پس اورمزدی از گویندگانیست که پیش از اسدی می زیسته و باید او را از سرایندگان پان سده چهارم و آغاز سده پنجم و از شاعران دوره دوم پادشاهی سامانیان دانست .

چنانکه گذشت در فرهنگهایی که نام بر دم سیزده شعر از گفتار اورمزدی آمده است بدین گونه : در کلمه شکبیا بمعنی سبور :

یارب مرا بمشق شکبیا کن      یا عاشقی بمرد شکبیا ده  
این بیت بنام رودکی هم آمده است و حتی بیت دیگری که همین وزن و

در کتاب المعجم فی معایر اشعار العجم نیز چهار بیت دیگر از اشعار او هست و این کتاب بگانه ماخذیست که کمیته او را که ابوالحسن بوده بما میدهد و او را ابوالحسن اورمزدی نام میبرد. يك جا در دوایر عروضی<sup>(۱)</sup> این دویست را بنام او آورده است:

گفتم نایبم نیز هرگز بیرامنا      بیهده گفتم من این بیهده گویم  
 مارا گفتمی میبای بیش بدین معدنا      مارا دل سوختست عشق و ترا دامنا  
 جای دیگر<sup>(۲)</sup> در باب بحر قریب نیز این دو بیت بنام ابوالحسن اورمزدیست:

ای باد ز بهر غریب را      درودی بیر از من حبیب را  
 سرا پای بنم را بیوسه گیر      همی بوس چو ترسا صلیب را

منتهی در چاپ اوقاف کبک چون نام گوینده را کاتب از قلم انداخته است نوشته شده و در چاپ طهران سر بجا بنام اوست. این بیت دیگر که در همان کتاب پیش ازین دویست ثبت آمده در یکی از نسخهای خطی کتاب المعجم کاتب پیش از آن نوشته: «بلحسن اورمزدی گفته است» ولی چون در هیچ نسخه دیگر نیست گویا کاتب از خود افزوده و از ابوالحسن اورمزدی نیست و آن اینست:

باینده بناخیره بد شدی      کسی ده شمودت که خود شدی

ازین هفده بیت اشعاری که از ابوالحسن اورمزدی مانده از روش سخن و کهنگی سبک و کلمات مهجور که بکر برده سخت آشکرتست که گوینده این سخنان از سرایندگان قدیم زبان پارسی بوده و مخصوصاً چهار بیت که در کتاب المعجم آمده بخوبی می رساند که سراینده آنها از شاعران دوره ساسانیان و از کوشندگان بابان سده چهارم و آغاز سده پنجم بوده است و ما را در تحقیق زمان زندگی ابوالحسن اورمزدی دو دل نمی گذارد.

در میان بزرگان ایران کس دیگری بوده است با نسبت هرمزدی که وی را با این ابوالحسن اورمزدی نباید اشتباه کرد و وی حکیم ناسر هرمزدی مایز نابدی بوده که ابوالحسن بیهقی در تسمه سوان الحکمه<sup>(۳)</sup> ذکر کرده و گوید وی از بازماندگان ساسانیان بود و حکمت را بیکو میدادست و شعر نازی و پارسی خوب میگفت و برخی از اشعار نازی او را در کتاب وشاح دعیه القصر خود آورده ام و چندی دستیار من بود و سپس دستیار قطب الزمان<sup>(۴)</sup> و بعد که طبعی در خانه خود در نساپور مرد و ملک الوزراء طاهر بن قهر الملک او را بمرور خواند تا او را کاری دهد و من پس از مرگش وی را در خواب دیدم که گفت چون رغبت بدان کار کردم در بازخواست سخت افتادم و جزین رغبت التفات دیگری بجهان نکردم.

از اینجا پیداست که این حکیم ناسر هرمزدی مایز نابدی که در نساپور میزیسته در میان سالهای ۵۴۸ و ۵۶۵ در گذشته است زیرا که طاهر بن قهر الملک که وزیر سلطان سنجر ساجوقی و سلطان سلیمان بوده و بیست سال وزیری کرده است در شوال ۵۴۸ در گذشته و ناسر هرمزدی در زمان وزارت وی زنده بوده است و پیش از مرگ ابوالحسن بیهقی که در ۵۶۵ رحلت کرده است ازین جهان رفته و ازین قرار وی قطعاً از مردم نیمه دوم سده ششم بوده است و از دیک دویست سال پس از ابوالحسن اورمزدی شاعر زمان ساسانیان میزیسته و هر چند که هر دو بزبان فارسی شعر می گفته اند این دو تن را نباید با یکدیگر اشتباه کرد.

بگذرد و اگر مرد نیکو کار باشد پل فراخ میشود و گرنه هر چه بیشتر رود تشک ترمیشود و سر انجام در تاریکی دوزخ می افتد و بدین گونه پل چینوت چیزی مانند پل صراط در عقاید مسلمانانست. این کلمه بفارسی که آمده تا آن بدال بدل شده و چشود گفته اند. فرهنگ نوسان نادان تحریفات شکفت گویا کون درین کلمه کرده و آراخیثور و خینور و خینور و جینور و جینور ضبط کرده و حتی یکی از آنان مینویسد که در زبان زند و پازند جینور آمده و گویا از آغاز این کلمه را درست نخوانده اند چنانکه عنصری در شعر خود چنین آورده:

ترا هست محشر رسول حجاز      دهنده بیول جینور جواز  
 و اگر درین شعر ضبط حقیقی خود یعنی چشود بخوانیم وزن شعر درست نمی آید و پیداست که عنصری هم این کلمه را درست نیدادسته. در هر صورت برخی از فرهنگ نوسان که دانایر بودماند آرا جینور و جینور ضبط کرده و همه پل صراط معنی کرده اند ولی با آنچه گفته شد مسلمست که این کلمه را چشود (سکون یاه و نون و قح واو) باید خواند و این کلمه در شعر فارسی دو جا آمده یکی آنکه اسدی در کرشاسب نامه گوید:

سپه روی خیزد ز جرم گناه      سوی چشود پل باشدش راه  
 دیگر بیست که همین اورمزدی گفته:

اگر خود بهشتی و گردوز خبست      گذارش سوی چشود پل بود  
 برخی از فرهنگ نوسان کلمه سپه سنبل را بمعنی سینبر آورده و این بیت اورمزدی را بشاهد آن ضبط کرده اند:

بیشی که نزد غریب زلفت بدل من      زهرش سپه سنبل خط نو دویافت  
 و بسیار شکفتست که متوجه نشده اند درین بیت سپه سنبل بمعنی سنبل سیاهست و شاعر خط را سنبل سیاه مانند کرده و گوید بیشی که غریب زلف تو بر دل من زد دوی آن سنبل سیاه خط تو بود و تشبیه زلف و خط سنبل در زبان فارسی بسیار معمولی و رایجست و بهیچوجه نمیتوان از سپه سنبل معنی سینبر بیرون آورد و این همان بیستست که مؤلف مجمع الفصحاء در ذیل نام او آورده است. در کلمه ارتجک (بفتح اول و دوم و سوم) بمعنی برق این بیت نیز بنام اورمزدی آمده:

اسب بادو زین شفق دلشکرتاه بهار      ابر قیلو کوس تندوارنجک ز زین کجک  
 کجک (بفتح اول و دوم) که مصغر کلمه کج باشد بمعنی آهن سر کجیست که بیلانان بر سر بیل زنده و بیل را بان برانند و درین شعر اورمزدی بهار را بهیچ معنی مانند کرده که اسب او از یاد و زین اسب او از شفق و بیل او از ابر و کوس او از تند (رعد) و کجک زین او از برق باشد. در کلمه بیواسته بمعنی چهار و فصلی حصار نیز این بیت بنام او آمده که پیداست در وصف قلعه ای گفته است:

برج بیواسته اش هست بر از برج حمل      بر گذشته است سر کنگرماش از کیوان  
 در کلمه لخشه (بفتح اول و سکون دوم) که لخشه هم نوشته اند و بمعنی شعله آتش است این بیت نیز بنام او آمده است:

آتش عشق را ز بس سوزست      آه شعله است و غم بود لخشه  
 در کلمه کنجاره (بضم اول) که کنجار و کنجال و کنجاله نیز نوشته اند و بمعنی نخاله و تفاله و باز مانده کنجست که از آن دوغن گرفته باشند و هنوز در زبان امروز بهین معنی هست این بیت نیز که پیداست درباره کسی گفته شده که موی بر آورده است بنام او آمده:

مغزک بادام بودی با زرخدان سفید      تاسبه کردی زرخدان را چو کنجارم شدی  
 گذشته ازین سیزده بیت که در فرهنگها از اشعار اورمزدی آمده است

۱ - چاپ اوقاف کبک ص ۱۱۳ و چاپ طهران ص ۱۰۶ - ۱۰۷.  
 (۲) - چاپ اوقاف کبک ص ۱۳۷ و چاپ طهران ص ۱۲۶ (۳) - چاپ لامور ۱۳۵۱ ص ۱۰۸ - ۱۰۹ و در الاخبار چاپ لامور ۱۳۵۰ ص ۱۰۸ (۴) - مراد قطب الزمان محمد بن ابوطاهر طبعی مروزی لیسوفست که در شرحش در شوال ۵۲۹ در گذشته است